

مبانی و مزایای حقوق بشر در اسلام

<"xml encoding="UTF-8?">

در میان موجوداتی که در جهان طبیعت زندگی می کنند، انسان از ویژگی هایی برخوردار است که مقام او را از دیگر موجودات ممتاز نموده است. ریشه این ویژگی ها و امتیازات این است که او گذشته از حیات طبیعی و غریزی، از حیات روحانی و عقلی نیز برخوردار است. حیات روحانی و عقلانی انسان بعد اصیل و بنیادین شخصیت انسان را تشکیل می دهد. این بعد از حیات و شخصیت انسان در قلمرو قدرت و اختیار او قرار دارد و او می تواند در چگونگی شکل گرفتن و فعلیت یافتن آن تاثیرگذار باشد.

از سوی دیگر، حیات آدمی در عرصه اجتماع، می تواند قوام و دوام داشته باشد. زندگی فردی اگر هم امکان پذیر باشد، اما قطعاً رشد و تکامل انسان در پرتو زندگی اجتماعی امکان پذیر خواهد بود.

زندگی اجتماعی زمینه ساز برخورد منافع و مقاصد مختلف و متعارضی نیز هست، و چه بسا غریزه خودخواهی و منفعت جویی انسان ها، سبب تعدی به حریم و حقوق یکدیگر شود. چنان که شواهد تاریخی این واقعیت تاریخ را تایید می کند. از این رو، حق با مسؤولیت و تکلیف ملازمه دارد. مسؤولیت و تکلیف ضامن اجرای حقوق بشر خواهد بود. این امر بشر را به وضع قوانینی که بیانگر حقوق و تکالیف افراد جامعه نسبت به یکدیگر باشد، وادار کرده است. بدین جهت پیوسته در جوامع بشری قوانین و مقرراتی (ساده یا پیچیده) وجود داشته است.

این نیاز بشری سبب شده است که خداوند علیم و حکیم به حکم آن که بشر را برای رسیدن به غایت و کمال مطلوبش آفریده است، برای آن که راه درست رسیدن به این مقصود را بداند، و حدود تکالیف و حقوق خود را به خوبی بشناسد، قوانین و مقرراتی را برای او تشریع و توسط پیامبران و رسولان خود به بشر ابلاغ کرده است. البته، قوانین و مقررات الهی در حقوق و تکالیف اجتماعی منحصر نمی گردد، چرا که ایشان گذشته از بعد حیات اجتماعی و ارتباط به هممنوعان خود، با آفریدگار خویش، و جهانی که در آن زندگی می کند و با وجود خویش نیز ارتباط دارد، و در این حوزه ها نیز مسؤولیت هایی را بر دوش دارد که با عملی ساختن آن ها می تواند راه کمال و سعادت را بپوید. بدین جهت، پیامبران الهی همان گونه که بشر را به قسط و عدل اجتماعی فرا خوانده اند، به پرستش خداوند نیز دعوت کرده اند، و مسؤولیت های اخلاقی او را یادآور شده اند.

شکی نیست که دیدگاه مکاتب و افراد نسبت به حقوق و مسؤولیت های بشر، با توجه به نوع جهان بینی آن ها متفاوت خواهد بود. این مطلب که ایشان از چه حقوقی برخوردار است، و چه مسؤولیت هایی بر دوشش دارد بستگی به این دارد که انسان چیست؟ و از چه ابعاد وجودی برخوردار است؟ و برای چه هدف و مقصودی آفریده شده است؟ از این رو، قوانینی که مکاتب مادی یا سکولار در باره حقوق و تکالیف بشر وضع کرده و می کند، با قوانین الهی در این باره متفاوت و احیاناً متعارض خواهد بود.

از آن جا که جهان بینی الهی از منظری بالا و والا به انسان و جهان می نگرد و همه ابعاد و زوایای وجود او را در نظر می گیرد. باید گفت: که قوانین الهی، کامل ترین قوانین است، و در نتیجه مرزهای حقوق و تکالیف بشر را کامل تر از هر مکتب و آیین دیگری بیان نموده است.

«و من احسن من الله حکماً لقوم یوقنون.» (1)

دین اسلام کامل ترین دین و آیین آسمانی است، بدین جهت آخرین دین و شریعت الهی نیز می باشد. چنان که

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آخرین پیامبر است و پس از او نه پیامبری برانگیخته خواهد شد و نه شریعتی جدید برای بشر نازل خواهد شد. خداوند قرآن کریم را تصدیق کننده کتاب های آسمانی پیشین و نیز مهیمن بر آن ها می داند، چنان که می فرماید:

«و انزلنا الیک الکتاب بالحق مصدقا لما بین یدیه من الکتاب و مهیمنا علیه» (2)

«یعنی قرآن کریم کتابی آسمانی است که حقانیت کتاب های آسمانی پیشین را تصدیق می کند و نسبت به آن ها مهیمن و مراقب است، و کاستی های آن ها را جبران می کند. آن کتاب ها نسبت به زمان خود کامل ترین آیین هدایت بودند، و اما نسبت به زمان حاضر و قرن های آینده تا پایان جهان، به کتاب آسمانی کامل تری نیاز است که گذشت زمان بر آن تاثیر نگذارد و همه قواعد و اصول هدایت بشر را در برداشته باشد.»

بر این اساس، قرآن کریم که خوشبختانه از تحریف لفظی (اعم از کاهش و افزایش) مصون مانده است، استوارترین منشور الهی برای تبیین حقوق بشر و تکالیف و مسؤولیت های او است. و جای تاسف است که تدوین کنندگان اعلامیه های حقوق بشر در جهان غرب از این سرچشمه زلال هدایت بهره نگرفته و به تفکر، اندیشه و دانش محدود بشری بسنده کرده اند. با آن که برتری قوانین اسلامی در عرصه حقوق و مسؤولیت های بشری نسبت به قوانین بشری که در جهان غرب تدوین گردیده است، مورد توجه عده ای از متفکران و حقوق دانان منصف غربی بوده است. یکی از این متفکران «مارسل بوازار» است که در کتاب «اسلام و حقوق بشر» این حقیقت را با تاکید و شهادت تحسین برانگیزی بیان کرده است. مقاله حاضر برگزیده ای از نظریه های نامبرده در باره مبانی و مزایای حقوق بشر در اسلام است. از آن جا که در عصر ما بحث حقوق بشر از جاذبه و اهمیت ویژه ای برخوردار است و برخی از نویسندگان مسلمان که آشنایی کافی با مبانی حقوق اسلامی ندارند، و از طرفی، مرعوب تفکر و فرهنگ غربی می باشند. چنین پنداشته اند که برای رسیدن به جامعه ای آرمانی راهی جز تبعیت از قوانین غربی وجود ندارد و نظام حقوقی اسلام پاسخ گوی نیازهای حقوقی بشر جدید نیست. مطالعه دیدگاه متفکران چون بوازار در این باره می تواند سودمند و راه گشا باشد. چرا که:

خوش تر آن باشد که وصف دلبران گفته آید در زبان دیگران

دیدگاه دانشمندانی چون آقای بوازار ناپختگی و ناسپاسی آن دسته از نویسندگان مسلمان که گفته اند:

اسلام بیش از آن که به حقوق بشر بپردازد، به تکالیف بشر پرداخته است، و پیش از آن که انسان را صاحب حق بداند، او را مکلف می شناسد. و جایگاه حقوق بشر در تعالیم اسلامی اندک بوده و با حقوق بشر جدید در دنیای غرب قابل مقایسه یا رقابت نیست، را آشکار می سازد.

با این امید که این نوشتار برای خوانندگان گرامی سودمند باشد، عنان قلم را به آقای بوازار می سپاریم. (3)

بینش توحیدی اسلامی

از دیدگاه اسلام خدا موجودی مطلق، با قدرت کامله و مشیت ازلی است. تجرد الهی، او را از تمامی کائنات ممتاز می سازد، اعتقاد به ذات برتر لایتناهی، ازلی و ابدی، که زندگی هر مسلمان را در خود گرفته و غالباً بر زبان ها جاری است، به هیچ وجه بدان معنا نیست که رابطه با خدا و توسل به او را دشوار کند. قرآن مانند کتب آسمانی پیش از خود، حجاب چهره جان را به یک سو می افکند و آدمی را با خدا مرتبط می سازد. خلقت انسان بنابر مشیت الهی به گونه ای است که توانایی ادراک مفهوم وجود مطلق را واجد است.

برداشت اسلام از وجود خدا در رابطه با انسان، علی الاصول با اعتقاد مسیحیت که عیسی را پسر خدا پنداشته و

روح خدا را در کالبد آدمی، از راه حلول و از طریق تعمید وارد ساخته است، تفاوتی آشکار دارد. هیچ فرد مسلمانی در وجود خود این جرات را احساس نمی کند که یک باره شریک خدا گردد. او پرتوی از عظمت الهی را در درون خود احساس می کند.

پیروان مسیحیت با پذیرش حلول، امیدوارند به سعادت ابدی نائل شوند و با تشبه به خدا، به قداست و عشق ازلی متصف گردند. پیروان اسلام، با وجودی که به تجربه ای از وجود زنده و ابدی، بنابر تعالیم قرآن، دست یافته اند، در مساله رابطه خدا با انسان، با مسیحیت هم داستان نیستند.

مسلمانان خود را از شناسایی ذات و حقیقت خدا ناتوان می دانند و بنا به توصیه پیامبر صلی الله علیه و آله به جای تفکر در ذات خدا، در صفات او می اندیشند.

شمار این صفات نودونه است که «اسماء الحسنی» نامیده می شوند. به طور کلی اطلاق این اسامی به واجب الوجود، بی پایانی و عظمت خدا را توصیف می کند. و در حقیقت خدا مصداق کامل این صفات است و عظمت او در پایه ای است که مثل و نظیری برای او متصور نیست.

به اعتقاد مسلمانان، عظمت مطلق خداوند؛ عنایت و رحمت او را به بندگان منع نمی کند. رحمت الهی شامل حال همه انسان هاست. شناخت رحمت الهی با معرفت به قدرت کامله او مرتبط است. توجه به این نکته و درک این ارتباط است که اسلام را نسبت به سایر ادیان امتیاز می بخشد و چهره یک مسلمان را به روشنی تصویر می کند.

تقدیر و اختیار

مساله تقدیر در کلیه ادیان توحیدی مطرح شده و اختصاص به اسلام ندارد. با این حال از تعمق در آیات قرآن بدین نتیجه می رسیم که دین اسلام در باره آزادی و مسئولیت کامل بشر اصرار ورزیده و قاطعانه از این حق دفاع کرده است. بنابراین، عملاً مساله تقدیر به صورت مطلق در این دیانت مصداق ندارد. قبول دخالت تقدیر در رفتار روزمره فرد مسلمان به دشواری هایی منجر می شود. واژه تقدیر که در ابتدا (با توجه به آزادی بشر) مورد قبول عقل نیست، با این حال، از دیدگاه دیانت، انگیزه اصلی شمول رحمت الهی در حق انسان است. از این رو، در اسلام تا حدودی پذیرفته شده است.

در قرون اولیه اسلام، مساله قضا و قدر، منشا بحث و گفت و گوی بسیار بوده است. در این بحث ها انگیزه های سیاسی نیز غالباً وارد شده است. بعضی از خلفا نیز در قبول تاثیر قضا و قدر و رد عقاید فلاسفه عقلی مذهب، اصرار ورزیده اند. تا بدین وسیله اکمیت خود را بر مسلمین به گردن مشیت الهی بیندازند و به حکومت ظالمانه خود ادامه دهند.

بدون شک، دلایلی که متکلمان له یا علیه قضا و قدر در آثار خود ذکر کرده اند، نخستین شالوده بنیان تفکر، مبنی بر عقل و استدلال در فرهنگ اسلامی بوده است.

بررسی رویدادهای تاریخی، تا حدودی قادر است گرایش مسلمین به قبول نظریه قضا و قدر را در دوره هایی از تاریخ، توجیه کند و دلایل چشم پوشی پژوهندگان غرب در شناخت مظاهر تمدن و فرهنگ اسلامی و اصرار ورزیدن در انتساب عقیده جبر و تقدیر به اسلام را باز شناسد. امروزه اهل سنت بر این عقیده اند که وقوع تمام اتفاقات و حوادث عالم، منبعت از اراده و مشیت الهی است. هیچ حادثه ای در جهان روی نمی دهد مگر آن که قبلاً در لوح محفوظ ثبت شده است.

خداوند بشر را به ایمان و اطاعت و عمل صالح دستور می دهد. از سوی دیگر سرپیچی از دستورات الهی، شرارت و

بی ایمانی مخلوق، بنابر مشیت خداست. با این همه، شر مستقیماً از اراده خدا سر نمی زند، چون با مصلحت انسان سازگار نیست، بلکه عامل ارتکاب شر، وسوسه است. آن که عقیده دارد خداوند از معاصی آدمی خشمگین نمی شود، بی گمان مشرک است، همه اعمال آینده بشر از ازل در علم خداوند پیش بینی شده است و هر که جز این پندارد، علم الهی را انکار کرده است.

در قرآن آیات بسیاری در مسؤولیت و مجازات انسان و آزادی او در گزینش خیر و شر، وجود دارد، زیرا اگر جز این باشد، مجازات انسانی که در رفتار خود مجبور است، خلاف عدالت الهی خواهد بود. علاوه بر این خداوند در مکتب اسلام، به عدالت متصف است.

با این که تقدیر در برابر عقل قرار دارد و مشیت الهی در نظام خلقت مؤثر است، با این وجود خداوند راه راست را به انسان ها می شناساند تا مطابق عقل و وجدان خود رفتار کنند. بنابراین، آزادی انسان، اختیار اموری است که قرآن آن را تایید کرده باشد و نظیر سایر موجودات تابع قانون موجبیت (4) نیست. هر انسانی مسؤول عمل خویش است و در صورت ارتکاب گناه و انتخاب بدی ها، روز قیامت بازخواست و مجازات می شود. خداوند دارای آزادی مطلق است، و آزادی انسان پرتوی از آزادی او است.

دیانت اسلام، بین مشیت الهی و مسؤولیت انسان (بر مبنای خردمندی و آزادی) هم آهنگی به وجود آورده است خداوند در آیات 38 و 39 سوره نجم می فرماید:

«الانتر وازرة ووز اخری و ان لیس للانسان الا ما سعی»

«برنخواهد داشت هیچ بردارنده ای بار گناه دیگری را، و نرسد آدمی را مگر آن چه به جا آورده است.»

انسان در نگاه اسلام

قرآن در باره هیچ موضوعی بیش تر از انسان گفت وگو نکرده است. انسان را دارای روح غیرمادی و برخوردار از سعادت ابدی به معنای واقعی کلمه معرفی کرده است. در حقیقت، هویت انسان و سرنوشت پس از مرگ او را «روح» تعیین می کند. از دیدگاه اسلام، روح، واقعیتی است ناشناخته و وصف ناپذیر.

«و یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی و ما اوتیتهم من العلم الاقلیلا.»

«می پرسند تو را از روح، بگو روح از فرمان پروردگار من است و شما را نداده اند از علم، مگر اندکی.» (5)

«لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم.»

«انسان با وجود ضعف به نیکوترین صورتی آفریده شده است.» (6)

داستان آفرینش آدم، پدر انسانیت روشن گر مقام والای آدمی است، او مستقیماً با اراده خدا، از گل ساخته شده و سپس در آن «روح» دمیده شده است. از این داستان، رمز دوگانگی تن و جان آدمی را می توان دریافت:

روان متعالی او، که به سوی خدا رهسپار است و طبیعت مادی او، که در چنگال وسوسه گناه گرفتار آمده است:

«و لقد کرما بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا.»

«گرامی داشتیم فرزندان آدم را و برداشتیم ایشان را در بیابان و دریا و روزی دادیم ایشان را از پاکیزه ها و برتری دادیم ایشان را بر بسیاری از آن چه آفریده ایم برتری دادنی.» (7)

قرآن، به انسان ها، ارزشی والاتر از فرشتگان می بخشد، با این همه عنصر نخستین خلقت آدمی را خاک قرار داده است تا با وقوف به این حقیقت، از خود پرستی و غرور، دوری گیرند.

نافرمانی آدم، موجب گردید که از بهشت بیرون رانده شود. در باب انگیزه خروج آدم و حوا از بهشت، مفسران تعبیرات مختلفی کرده اند، ولی قدر مسلم، بیرون راندن آن ها به خاطر سرپیچی از فرمان خدا بوده نه بدان گونه که بعضی پنداشته اند به علت چشیدن میوه درخت ادراک (معرفت). زیرا مطابق آیات قرآن، خداوند هرگز با علاقه و اشتیاق ایشان به معرفت اشیا نه تنها مخالفتی ندارد، بلکه پیوسته آدمی را به علم آموزی و تفکر تشویق می کند.

اسلام، اندیشه سقوط اخلاقی آدم در برابر تعرض شیطان و در نتیجه انحطاط اخلاقی انسانیت را، برخلاف نظر ادیان مسیحیت و یهود، مردود می شمارد. آن چه که انسانیت را توجیه می کند، حیات اخلاقی انسان هاست. از دیدگاه اسلام، انسان موجود تیره بختی که تنها با لطف معجزه آسای خدا از مهلکه نجات یابد، تلقی نمی شود، بلکه انسان موجود خردمندی است که از آزادی و اختیار بهره مند است و توانایی شناخت نیک و بد را داراست. او مسؤول سرنوشت خویش است و در برابر قانون الهی قرار دارد تا رفتار خود را با دستورات آن هم آهنگ سازد. اسلام به انسان مقام «خلیفة اللہی» بخشیده و به او توانایی و شایستگی ویژه ای (نسبت به سایر موجودات عالم) ارزانی داشته است. از دیدگاه قرآن، ایشان مظهر لطف و رحمت الهی در این عالم است. در حدیث قدسی، خداوند فرموده است:

«من گنجی پنهان بودم که می خواستم خود را آشکار سازم، از این رو بشر را آفریدم تا همگان مرا بشناسند.»
بنابر مفاد این حدیث، خداوند بشر را آفرید تا خود را به جهانیان معرفی کند.

تصوف (عرفان) اسلامی بر مبنای این حدیث پدید آمده و گسترش یافته است. انسان کامل، عالم اصغری است که از درخشش عالم اکبر ظهور یافته، از این رو، نماینده خدا در این جهان خاکی است. وجود او، مظهر وجود مطلق است. این خویشاوندی بدان گونه که مسیحیت باور دارد، انسان را با وجود مطلق، متحد نمی سازد، تنها پرتوی از آن مبدا بر او تابیده است؛ انسان نشانه ای از آن ذات و حقیقت ناشناختنی است.

آفرینش انسان، غایت و مقصودی در خود پنهان دارد و از سربیهودگی صورت نگرفته است. مقصود از خلقت انسان، سیر تکاملی روح است. موضوع بهشت و دوزخ و مجازات و پاداش در اسلام، به کلی برای تحقق این منظور و حصول این مقصود است، و این، همان خصوصیتی است که دین اسلام را نسبت به سایر ادیان ممتاز می سازد. قرآن نموداری از انسان برتر را به پیروان خود ارایه می دهد تا به مدد اندیشه و رفتار، بدان برتری دست یابند. همگی تدابیر اسلام در مورد بشر نظیر: اصل بیم و امید، پاداش و مجازات، به خاطر بالا بردن مقام انسان صورت می گیرد. حتی ترس از خدا به خاطر ایجاد اضطراب در دل ها نیست، بلکه هشدار است به انسان تا به خلافت الهی خود بیندیشد، مسئولیت خود را احساس کند و نیک و بد را باز شناسد.

اسلام می کوشد تا بین فضیلت انسان در مقام جانشین خدا در زمین، و خلقت خاکی و بی مقدار او، که موضوع بحث و مجادله فراوان فلاسفه است، نوعی سازش و هم آهنگی به وجود آورد. بدین منظور بدی ها و ندانم کاری های بشر را امور عدمی می داند. نقص، فقدان کمال است و زشتی، فقدان زیبایی. بنابراین، انسان برای نیل به کمال انسانیت و خداگونه شدن، باید جنبه های مثبت وجود خود را تکامل بخشد؛ زیرا کمبودها از ارزش انسانی او خواهد کاست.

از دیدگاه اسلام (برخلاف دو دیانت یکتاپرست دیگر، که در پی ریزی فلسفه سنتی مغرب زمین سهمیم بوده اند) انسان و سایر مخلوقات، صفت و حالت واجب الوجود تلقی نمی شوند، روح خدا در پیکر مسیح حلول نکرده و او فرزند خدا نیست. انسان ها در رابطه با خدا و مزیت های دیگر، برابر آفریده شده اند و این عقیده که خداوند، به

بعضی انسان ها مقام فوق بشری بخشیده مورد قبول قرآن نیست. اسلام علاوه بر آن که در ذات و صفات واجب الوجود با ادیان الهی پیش از خود اختلاف نظر دارد، در طریق وصول الی الله نیز با آن مذاهب هم آهنگ و هم داستان نیست. هر فرد مسلمان با عبادت و پرهیزگاری و اطاعت از دستورات قرآن که از وحی الهی سرچشمه گرفته است، خواهد توانست به خدا تقرب جوید و این تقرب به افراد برگزیده و ممتاز، اختصاصی ندارد. خدای اسلام به همه انسان ها یک سان می نگرد و همگان از عنایت و رحمت واسعه او بهره مندند.

اخلاق اسلامی

مکتب اسلام به جنبه های روحانی انسان بیش تر از خصوصیات غریزی و جنسی او اهمیت می دهد و زندگی بهتر را در ارضای شهوات و تسکین غرایز به هر صورت نمی داند. بر پایه این اعتقاد و پیوند ماده و معنا، تن و جان، عقل و غریزه، اسلام توانسته ست بعد تازه ای به تعریف انسانیت بدهد و بشر را موجودی بداند که مهم ترین امتیاز او نسبت به سایر جانوران، نگه داری تعادل بین نیروهای فعال وجود اوست. این حالت اعتدال را اطاعت از اوامر و نواهی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فراهم می آورد.

اسلام به عنوان یک دین آسمانی در خیلی از موارد، سیستم فکری و اخلاقی مهمی را ارایه داده که به مراتب از ایدئولوژی های مغرب زمین کامل تر و عملی تر است. در مقام مقایسه با ایدئولوژی های فلسفی مغرب زمین که غالباً غیر عملی و خیال پردازانه است، دیانت اسلام از اصول اخلاقی بشر دوستانه و متکی بر وحی الهی پیروی می کند که بر رهنمودهای عملی استوار است و نظم جامعه بشری را بیش تر از رهنمودهای فیلسوفان تضمین می کند.

اسلام، دین عقل و اندیشه، و در عین حال اخلاق و فضیلت است و این امتیاز باعث شده است که مسلمانان دین خود را کامل ترین ادیان بدانند. اسلام، در عین این که به دخالت عقل در رفتار آدمی بسیار اهمیت می دهد، او را به تحول اخلاقی و یژه ای و می دارد که محبت نسبت به غیر، پس از پرستش خدا، به صورت ارزنده ترین و عالی ترین عشق زندگانی او تجلی می کند.

نظام اسلامی، به طور کلی بر پایه تعادل نیروها استوار است. خدای قرآن، موجود برتر و یگانه و جاویدانی است که از یک سو دارای قدرت کامل و عدالت مطلق، و از سوی دیگر به صفت رحمت و رافت، از خدای سایر ادیان ممتاز است. بر پایه این اعتقاد است که مسلمانان در قرآن، امت وسط و جامعه متعادل معرفی شده است و فضیلت در فرهنگ اسلامی، عبارت از تعادل و هم آهنگی است. در فلسفه کلی اسلام، اعتدال و میانه روی در همه امور، یک اصل بنیادی و اساسی است.

هدف دین اسلام، ایجاد هم آهنگی بین ماده و معنا، تن و جان، حقیقت و واقعیت است. اسلام، تحولی در جهان پدید می آورد که گرایش های مادی انسان با انگیزه های معنوی و روحانی درهم می آمیزند و تعادلی در رفتار آدمی روی می دهد. خردگرایی انسان با اشراق و شهود، خودخواهی او با غیرخواهی و عشق درهم می آمیزد و از این آمیزش است که عدالت، بر شالوده احسان تجلی می کند.

در منطق محکم اسلام، عدالت و رافت مقصد اعلای انسانیت است که برای رسیدن به آن، در اخلاق اسلامی به کار بستن هر دو باهم توصیه شده و نمی توان رافت بدون عدالت، یا عدالت بدون رافت را اختیار کرد. این شیوه با اخلاق مسیحیت تفاوت آشکار دارد، زیرا در دین مسیح اعمال رافت از حد اعتدال می گذرد، و در اجرای عدالت نیز، حس انتقام و گذشت دخالت می کند.

از دیدگاه اسلام، عدالت، رفتاری است که بیش از هر رفتار دیگری به تقوا نزدیک تر است. «یا ایها الذین امنوا کونوا قوامین لله شهداء بالقسط ولا تجرمنکم شنئان قوم علی الاتعدلو اعدلوا هو اقرب للتقوی...»

«ای کسانی که ایمان آورده اید، برای خدا به قسط قیام کنید و دشمنی گروهی، شما را از عدالت باز ندارد، دادگر باشید که عدالت از هر چیزی به تقوا نزدیک تر است.» (8)

تقوا و فضیلت اسلام با احساس ترحم مسیحیت تفاوتی آشکار دارد. بنابراین، اطاعت از خدای قادر متعال و اجرای قوانین الهی به منظور تأمین سعادت بشر، که عدالت نامیده می شود به هیچ وجه جنبه رافت و ترحم ندارد. در اخلاق معاصر، مفهوم رافت، به صورت برابر نهاد عدالت تجلی می کند. مردم نسبت به مجازات اعدام فردی که مرتکب قتل عمد گردیده احساس رافت می کنند و تبرئه او را نیکوکاری می پندارند، در حالی که عدالت بر پایه دستورات الهی، به اعدام او، رای می دهد. در این جا این سؤال مطرح می شود که آیا عدالت و رافت مفهومی یگانه اند یا به گونه ای که در مثال مذکور بیان شد در برابر هم قرار دارند؟ آیا عدالت و رافت از ایمان سرچشمه گرفته اند، یا رافت، از احساس غیرخواهی برخاسته و عدالت از تعقل حاصل شده است؟

عدالت، عملی است که رفتار انسان ها را با معیار قانون می سنجد و هر کس را به تناسب رفتار نیک و بدی که از او سر زده، پاداش می دهد و مجازات می کند. در حالی که نیکوکار شخصی است که نیازهای انسان ها را بی هیچ توقع پاداشی بر طرف می سازد. از دیدگاه فلسفه اولی، (متافیزیک) عدالت و رافت منشا واحدی دارند که همان وجدان بشری است. در فرهنگ اروپایی، مباحث مربوط به عدالت و نیکوکاری و رافت، به پیدایش دو مکتب اصالت معنای مسیحی (9) و خردگرایی روشنفکرانه (10) انجامیده است. در دیانت اسلام ظاهراً تضاد عمده ای بین این دو، مشاهده نمی شود؛ ولی توجه به اجرای عدالت تا آن پایه است که تمام رفتارها و ارزش های دیگر بر محور آن می چرخند.

نظر برخی از پژوهندگان غربی که نیکوکاری اسلام را رفتاری خشک و بی جاذبه و عدالت را در اسلام، کاری افراطی و بدون گذشت پنداشته اند، دور از حقیقت است. فقهای اسلام، عدالت را منبعث از وحی الهی می دانند و مساله را از جهات ایدئولوژیک و اجتماعی بررسی کرده اند.

اصل نیکوکاری در اسلام بدان گونه که مسیحیت پنداشته، صرفاً رفتاری به منظور کمک یا مهربانی به دیگران از روی ترحم نیست. قرآن، فرد نیکوکار را انسان با فضیلتی می داند که عشق الهی انگیزه او در خدمت به نوع و نیکوکاری به دیگران است.

«و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیم و اسیرا.»

«به زعم کلیسا، خدا با بخشیدن روح خود به انسان، او را به نیکوکاری و رافت واداشته است، ولی قرآن می گوید: انسان به این جهان آمده تا با مبارزه با فقر، بدبختی و آلام هم نوعان خود، قیام کند. مخصوصاً به دفاع از زنان و کودکان در برابر این بدبختی ها بیش تر اهمیت می دهد.» (11)

در عدالت اسلامی، برای بدکاران بخشش پیش بینی شده است، ولی این بخشش بر پایه عاطفه و رافت، مبتنی نیست، زیرا اول باید آثار و پی آمدهای بخشایش در جامعه بررسی شود؛ اگر از این کار ضرر و زیانی متوجه نظم جامعه گردد، و احیاناً گناه کار دوباره به عمل خود ادامه دهد و بر تخریب او به گناه افزوده شود، عدالت اسلامی، بخشایش را با انگیزه رافت اجازه نمی دهد، بلکه در این گونه موارد مجازات مجرم را بر نیکوکاری ترجیح می دهد، زیرا از امنیت جامعه در برابر فساد و بی نظمی حمایت می کند. نیکوکاری فضیلت اخلاقی است، ولی باید در مورد

افرادی که شایستگی آن را دارند اعمال شود. یکی از اهداف عدالت اسلام، برانگیختن وجدان نیکوکاری انسان ها از راه به کارانداختن عقل و تامل و تفکر است.

در حقیقت، رافت و نیکوکاری از عظمت روح بشر و حس زیباشناسی او سرچشمه می گیرد و بایستی تمام اعمال هر مسلمان در پرتو آن انجام شود. پیامبر صلی الله علیه و آله در این باب فرموده است:

«همگی رفتارهای نیک، نظیر لبخندی که از دیدار دوستی بر چهره شما نقش می بندد، محبتی که به همسایه خود می کنید، نیکو کارانه است و برابر با بخشش و دستگیری از مستمندان است. کمک به راه گم کرده ای، یاری به نابینایی، برداشتن پاره سنگی، بوته خاری و هر مانع دیگری از پیش پای رهنوردی، نیکوکاری است.»

در فقه اسلامی، تقوا یا اطاعت و پیروی از امر خدا، همان عدالت اخلاقی است که در اندیشه و رفتار فرد مسلمان باید رعایت شود. امانت، فروتنی و صداقت در روابط انسان ها (که دین اسلام پیوسته بدان اصرار می ورزد) همان محبت و ایثاری است که در همه حال باید به دیگران مخصوصا خویشاوندان و همسایگان رعایت شود.

قرآن، به منزله کلید گشودن کاخ با شکوه اخلاق اسلامی است که در اختیار هر مسلمانی گذاشته شده است. مکمل ارزش های اخلاقی در اسلام عبادت خداوند است. به بیان دیگر، آن که عبادت خدا را مطابق دستورات شرع به جا نیاورد، اصولا نمی تواند در نظر اسلام، انسان شایسته ای به حساب آید. با این همه، عبادت اسلام کورکورانه و خارج از اعتدال نیست، و در عبادت هم اصل میانه روی رعایت گردیده است. همان گونه که بشر دوستی اسلام نیز بر پایه اعتدال و میانه روی است. تنها در برابر خداست که آدمی، همه مصلحت ها، حتی هستی خود را از یاد می برد.

اسلام، با هدف های متعالی و والای خود، حقوق و آزادی انسان را به بهترین صورتی مراعات کرده و به دنبال تاسیس جامعه ای بوده که در آن از برتری نژادی و امتیازات طبقاتی اثر و نشانه ای نیست. عدالت اجتماعی اسلام پدیده ای فراگیر است که از قانون متعالی الهی سرچشمه گرفته است.

ارزش هایی را که قرآن در باره آن سخن گفته، بدون کوچک ترین تردیدی، هنوز دست نخورده باقی مانده و فعلیت نیافته است. بدین ترتیب، مسلما می تواند در روزگار ما برای ساختن دنیایی بهتر و انسانی تر، همکاری های ارزنده ای را برعهده گیرد.

فرد و جامعه

اسلام، برخلاف تمدن های دیگر، فرد را جزئی از جامعه و پاره سنگی از ساختمان یک تمدن معرفی نمی کند، بلکه هر فرد مسلمان را اساس و بنیان نهاد فراگیر فرهنگ اسلامی می شناسد. انسان در فردیت خود، مقام ممتازی در مجتمع اسلامی دارد و نسبت به سایر ملت ها از موقعیت و حقوق اجتماعی بیش تری بهره مند است.

اسلام، به بشر به عنوان جزء ساده اجتماع، نمی نگرد و او را عنصر سازنده ای در جامعه متحول اسلام می داند، که هر گاه نقش خود را به درستی ایفا نکند، جامعه را گرفتار بی نظمی و اختلال می سازد. با این برداشت، اخلاق اجتماعی اسلام شکل می گیرد. هدف اخلاق اجتماعی، تنظیم روابط گروهی افراد جامعه است. هر مسلمانی، ملزم است تکالیف خود را نسبت به افرادی که با او نوعی رابطه دارند، مطابق تعالیم قرآن انجام دهد.

به طور کلی بیش تر تکالیف و فرائض اسلامی جنبه اجتماعی دارند و برخلاف پاره ای مذاهب، عبادت اسلام تنها ریاضت بدنی و مناسک فردی نیست.

فرد مسلمان باید از تسلط بدی بر جامعه ممانعت کند، و در عوض، خوبی را هر چه بیش تر رواج دهد. این

دستور اخلاقی، جامعه مسلمان را از سایر جوامع دینی ممتاز می سازد.

از نظر جامعه شناسی، امت مسلمان از تلفیق و هم آهنگی دین و سیاست شکل می گیرد، و این هم آهنگی، ضامن پیوند آگاهانه امت مسلمان و گرد آمدن آن ها زیر یک پرچم و یک شعار است.

هرگاه، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله سیاست را به معنای وسیع آن: اداره حکومت، شرکت در جنگ ها، خدمات اجتماعی و کلیه امور مربوط به زندگی انسان در جامعه، در دیانت دخالت نمی داد، پیروزی اسلام و توسعه آن در جهان، تا این پایه ممکن نبود.

از نظر تاریخی، قبل از ظهور اسلام، دین، بیش تر جنبه پرستش و عبادت فردی داشته و حوزه نفوذ آن از مراکز مذهبی تجاوز نمی کرده است، در حالی که قرآن، دیانت را حاوی سه خصوصیت دانسته است:

1. اقرار به یگانگی خدا و اطاعت از دستورات او که مشارکت در فعالیت های اجتماعی نیز از آن جمله است؛
 2. مجاهدات فرهنگی و شرکت در هر گونه اقدامی که سبب تقویت ایمان مذهبی و افزایش سطح فرهنگ و دانش عمومی و در نتیجه عامل گسترش نظم الهی و استحکام مبانی جامعه توحیدی می گردد؛
 3. اعتقاد به هم آهنگی در نظام آفرینش و به طور کلی ایمان راسخ به دخالت مشیت الهی در کلیه حوادث و رویدادها، و سرانجام پیروی از اصول اسلامی تسلیم، شکر و توکل در هرگونه رفتار اجتماعی.
- دیدگاه توحیدی اسلام به گونه ای است که مبدا آفرینش را موجودی ازلی، ابدی، مجرد و یگانه ای می داند که همگی موجودات از پرتو وجود لایزال او هستی یافته اند و بنابر استعداد خود از فیض وجود بهره مند گردیده اند. قبول این عقیده، به پذیرش نوعی نظام هم آهنگ در کائنات می انجامد.
- به عبارت دیگر، عالم وجود را مشیت الهی با نظم و ترتیب ویژه ای که از علم او پدید آمده، اداره می کند و همگی چیزها در جای خود قرار دارد.

بنابراین، ترکیب جامعه بشری نیز جزئی از کل عالم امکانی است که با نظم و هم آهنگی اداره می شود. پس در جامعه بشری بی نظمی و اختلاف، بی دادگری و تجاوز، عدم تعادل، باید نشانه رفتاری علیه نظام برتر جهان تلقی شود. اصل تقسیم کار و تعیین مسئولیت ها و وظایف افراد جامعه، ناشی از قبول اصل نظم و هم آهنگی الهی در جامعه است. هر عملی که بی نظمی را از میان ببرد و در تقویت نظام جامعه مؤثر باشد، عملی نیک و خدایی است.

اسلام، در طریق پرورش انسان ها اجتماعی بودن را یک ضرورت حتمی می داند. از نظر قرآن، اراده همکاری در بشر، جزئی از مشیت کلی الهی است. از این رو، سهل انگاری در مشارکت و همکاری، مطرود و محکوم است و ابدًا مورد قبول اسلام نیست.

توصیه به امر به معروف یا خیرخواهی، از اصول مسلم قرآن است. این کتاب آسمانی در موارد بسیار، امر به معروف را به مسلمانان یادآور می شود. دیانت اسلام به دنبال تاسیس جامعه ای است که انسان ها، خواه فردی و خواه گروهی، دستور دهنده نیکی و باز دارنده بدی بوده باشند. به کار بستن این روش، تغییرات مطلوبی در شخصیت افراد به وجود می آورد و او را می دارد که در زندگی به ارزش های معنوی، بیش تر ارج نهد.

پویایی اسلام مرهون امر به معروف و نهی از منکر است، و بسیاری از اصول مهم دیگر از این اصل سرچشمه گرفته است که مشارکت و تعاون از آن جمله است.

طرح مشارکت اسلام از سایر مذاهب کامل تر و عملی تر است، مشارکت چیزی جز اجرای اصل امر به معروف و نهی از منکر نیست. اعتقاد به خیرخواهی جامعه، و قبول مسئولیت اجتماعی، از ایمان به خدا حاصل می شود.

در حقیقت دین است که ضرورت مشارکت را به خاطر ایجاد جامعه ای بیشتر توصیه می کند و آدمی را از گناه و تخلف از قانون الهی و در خور مجازات باز می دارد. تلاش اسلام در تشویق هر مسلمان به دخالت در امور جامعه، عامل جلوگیری از گناه است و از این دیدگاه به مشارکت می نگرد.

باید توجه کنیم که تعبیر «امت مسلمان» با جامعه مسیحی قرون وسطی یا ملت های اروپا در قرن هیجدهم، هیچ گونه شباهتی ندارد. امت مسلمان به گروهی اطلاق می شود که همگی پیرو وحی الهی و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله باشند و از قانون مشترکی به نام اسلام اطاعت کنند.

در مسیحیت قرون وسطی، کشیشان به پیروان خود توصیه می کردند که به تزکیه شخصی و زهد و عبادت مشغول باشند و برنامه روشنی برای فعالیت های اجتماعی و مشارکت مردم در کارها ارایه نمی دادند. متفکران اروپایی در دوران پس از نوزایی، برعکس به مسایل اجتماعی اهمیت فوق العاده داده اند و نقش کلیسا را در رهبری انسان ها کم و بیش انکار کرده اند. در این میان، قرآن، فرد مسلمان را به دو گرایش بالا فرا می خواند. یعنی ایمان دینی و تزکیه نفسانی با آمادگی و علاقه مندی، برای هرگونه فعالیت های اجتماعی و مشارکت در امور عمومی. ساخت جامعه اسلامی بر ایمان راسخ به یگانگی خدا و رسالت محمد صلی الله علیه و آله استوار است و در عین حال نقش اجتماعی انسان به عنوان عضو مسؤول جامعه پذیرفته شده است.

اصالت دین اسلام و برتری آن نسبت به مسیحیت و یهود، به خاطر جامعیت تعالیم قرآن در نگرش به احوال فردی و مصلحت های گروهی امت مسلمان است. اسلام با وجودی که ادیان نامبرده را تایید می کند، ولی پیروی از آن ها را برای سعادت مردم کافی نمی داند و پیوسته در آرزوی اتحاد و همبستگی ملت های یکتاپرست جهان است. به این آیه شریفه توجه فرمایید:

«بگو ای پیامبر به اهل کتاب، اگر به تورات و انجیل عمل کنید، جزء دین داران محسوب می شوید، ولی ای پیامبر، آن چه بر تو نازل شده کامل تر از آن ها است.»

در دیانت یهود، برتری نژادی وجود دارد. و در برادری مسیحیت، رابطه الهی بر جنبه های عملی آن در زندگی اجتماعی غلبه یافته و در شرایط امروز قابل اجرا نیست. اما در دیانت اسلام، این افراط و تفریط به چشم نمی خورد. با ایمان به خدا، مسلمانی آغاز می شود، ولی این اعتقاد در فرد مسلمان اندیشه ای پدید می آورد که به صفای باطنی می انجامد، یک انگیزه اخلاقی و روانی او را به غیرخواهی و خدمت به نوع سوق می دهد.

در تفکر هر مسلمان، آرزوی جامعه ای بهتر در جهان فردا که بربنیان امر به معروف و نهی از منکر، شکل گرفته باشد، خلجان دارد. این تفکر که در تعالیم قرآن نشأت می یابد، به دیانت اسلام سودای جهان شمولی می بخشد. اسلام، به دنبال ساختن جهانی است که همه مردم (حتی آن کسانی که به دین سابق خود وفادار مانده اند) با تفاهم و همکاری و برادری و برابری کامل زندگی کنند.

قرآن و پیامبر، پیروان خود را به ایجاد رابطه و تفاهم با ملت های دیگر در هر گوشه جهان، تشویق می کند، مشروط به این که این پیوستگی، برای امت اسلامی مخاطراتی را به دنبال نداشته باشد.

با وجود این که وحی الهی یا کتاب آسمانی قرآن، راهنمای اخلاقی مسلمانان محسوب می شود، در عین حال حاوی مجموعه ای از دستورالعمل های سیاسی - اجتماعی نیز هست. امتیاز اخیر باعث آن گردیده که در اندک زمانی، جامعه ای پیوسته و منسجم، متعهد و آگاه و مطلع به امور سیاسی، زیر پرچم اسلام تاسیس شود. جامعه ای که به همه افراد خود، امکان شرکت در کارها و قبول مسؤولیت های اجتماعی را می دهد.

این جامعه به هم پیوسته و نگهبان قانون الهی، قبل از هر چیز به انسان های مسلمان، هویت انسانی می دهد.

هویتی که متاسفانه در جوامع متمدن معاصر، از یاد رفته است و افراد این جامعه ها زیر تاثیر تکنولوژی و ارزش های مادی دیگر، از خود بیگانه اند.

ایدئولوژی اسلام، توانسته است، ضمن ارج نهادن به هویت فردی انسان، نقش سازنده او را در فعالیت های اجتماعی گوشزد کند. اعتقاد به هویت فردی انسان از اصل جاودانگی روح و دنیای پس از مرگ، پدید آمده است. هر فرد مسلمان در برابر خدا، مسؤول اعمال خویش است و در قیامت بد و نیک کارهای او به قضاوت نهایی گذاشته می شود و پاداش و مجازات می بیند. ایمان به یگانگی خدا، مهم ترین عامل تاسیس جامعه مسلمان است جامعه ای در ابعاد جهانی، متعهد و مسؤول، در یک چنین جامعه ای فرد مسلمان رشد می کند، وابستگی خود را به امت مسلمان می شناسد و به هویت راستین خود پی می برد.

اسلام و حکومت

هنگامی که پیامبر از مکه به مدینه هجرت نمود، پس از ورود به این شهر، نخستین اقدام او، امضای قرارداد آشتی با دوازده قبیله عرب و ده قبیله یهودی ساکن در مدینه بود. در اهمیت این قراردادها کافی است به آثار آن در تثبیت و گسترش اسلام در سال های بعد اشاره کنیم. این قراردادها را به حق می توان نخستین قرارداد اجتماعی در تاریخ تمدن بشری نامید.

این تصمیم حقوقی، مزایایی به ساکنان مدینه اعطا نمود و اوج همکاری، برابری و تفاهم را بین دو گروه مهاجر و انصار از یک سو، و اقوام یهود از سوی دیگر، به وجود آورد.

روشنفکران مسلمان در مطالعات خود به این نتیجه رسیده اند که تفکیک دین از سیاست، با ایدئولوژی اسلام ناهم آهنگ است. توجه مسلمانان امروز به حقایق اسلام و تعالیم قرآن، که 15 قرن پیش، ندای آزادی و برابری سر داده است، کاملاً طبیعی است و گرایش به حکومت جهانی اسلام در افکار امت اسلام، رسوخ یافته است.

دیانت اسلام، حاکمیت مطلق را از آن خدا می داند که قسمتی از آن، بنابر مشیت الهی به پیامبر و جانشینان او تفویض می شود. رهبران سیاسی نماینده حاکمیت خداوند بر روی زمین اند، بنابراین باید واجد شایستگی و توانایی لازم باشند، تا بی چون و چرا، مورد قبول و تایید مردم واقع شوند. این جاست که مساله آرای عمومی در اسلام، مطرح می شود.

به کار بردن تعبیر خلافت به جای حکومت، روشنگر جانشینی خدا در اداره امور است و مخصوصاً در قرآن آیاتی وجود دارد که به روشنی از تلفیق حکومت شرعی و سیاسی در وجود برگزیده است که مآلاً برگزیده خداست، حکایت می کند، از جمله این آیه:

«دادیم کسان ابراهیم را کتاب و دانش و ایشان را دادیم فرمانروایی بزرگ.» (12)

در این آیه علوم دینی (کتاب) با آیین مملکت داری (حکمت) تلفیق شده و با واژه فرمانروایی بزرگ، به حکومت سیاسی تصریح شده است.

شالوده حکومت اسلامی بر آزادی های فردی و دخالت آزادانه اشخاص، در کارهای عمومی، ریخته شده و اتخاذ تصمیم در مسایل جامعه از طریق مشورت است. با این همه در قرآن و سنت، به ساخت و ترکیب ویژه حکومت نظیر آن چه در کشورهای غربی معمول است، تصریح نشده و تنها به مسلمانان اختیار و آزادی داده شده تا شکل حکومت خود را بنا بر مقتضیات زمان، با رعایت اصول اسلامی برگزینند.

پیوند امت با مسؤولان حکومت، چونان روابطی که هم اکنون بر ملت های آزاد جهان حکم فرماست، تنها

حکومت اسلامی از این امتیاز برخوردار است که رعایت مبانی و احکام الهی، مثل اجرای اصل امر به معروف و نهی از منکر را در راه گسترش و تداوم قسط اسلامی یا عدالت اجتماعی وجهه همت قرار داده است. اصول اداره مملکت، بر بنیان تعالیم قرآن و سنت پیامبر، ثابت و تغییرناپذیر است و حوزه نفوذ قوه مقننه تا بدان حد نیست که قادر به تصرف در اصول الهی باشد، ولی در فروع، بنابر ضرورت و احتیاج، از طریق نظام شوراها و فتاوی فقیهان، تغییراتی به سود مردم صورت می گیرد.

اسلام با آن چه که امروزه در کشورهای غرب، حکومت جمهوری یا مشروطه نامیده می شود، متفاوت است. مهم ترین اختلاف در کیفیت اعمال حاکمیت است. رهبر امت در اسلام، پیش از هر نیروی دیگری متکی به اعتقاد و اطمینان است که مردم نسبت به او دارند. اعتقاد مردم و گزینش او به عنوان حاکم، خلیفه یا جانشین خدا، در حقیقت قرار داد دو جانبه ای است که بین حاکم و مردم، منعقد می گردد و هر دو طرف باید به شرایط آن پایبند باشند.

از دیدگاه اسلام، همان گونه که حاکمیت، متعلق به خداست، مالکیت و ثروت نیز از آن خداست. مردم در دوران زندگی، امانت دار خدایند. هرگز کسی نباید در داشتن چیزی که متعلق به او نیست، احساس غرور کند یا گرفتار حرص و آز گردد. اگر الکتی خصوصی در اسلام پذیرفته شده، تنها به خاطر تشویق مسلمانان به کار بیش تر بوده که سرانجام بهزیستی و نظم جامعه را تامین می کند.

اسلام، به هیچ یک از دو ایدئولوژی کاپیتالیسم و کمونیسم، کوچک ترین شباهتی ندارد، مثلاً برخلاف کمونیسم، مالکیت خصوصی و کار مستقل را، از حقوق شناخته شده هر مسلمان دانسته، در عین حال این مالکیت، مرزهای مشخصی دارد. و برخلاف لیبرالیسم غرب و رژیم های سرمایه داری دسترسی به ثروت و مالکیت بدون کار و ابراز لیاقت، مطلقاً ممکن نیست. ضوابط کار در اسلام به گونه ای تنظیم شده که همه شهروندان از فرصت های مساوی استفاده کنند و سیستم بهره کشی و بیگاری منسوخ است. تشویق به نیکوکاری و ایجاد سازمان های خیریه، نظیر وقف که ثروتمندان را به خدمات عمومی و فرهنگی مشغول می سازد، در حد خود می تواند، ثروت را در جامعه متعادل سازد، پرداخت های قانونی نظیر زکات، علاوه بر آن که از تراکم سرمایه جلوگیری می کند، با تنگ چشمی دنیا داران نیز پیکار می کند.

جایگاه و منشا قانون

هیچ دیانتی به روشن بینی اسلام، راه زندگی را به پیروان خود نیاموخته و احترام به قانون را تا این پایه، توصیه نکرده است. این روح اطاعت از قانون و عشق به عدالت است که دیانت اسلام را به تاسیس جامعه ای هم آهنگ، وا داشته است.

اسلام، من فردی را به من اجتماعی مبدل ساخته و مصلحت جامعه را بر سود شخصی برتری داده است. قوانین اسلام و اروپا، هم از نظر منشا حقوقی و هم از نظر هدف، با یکدیگر تفاوت هایی دارند. حقوق دانان اروپا، منشا پیدایش قانون را اراده ملت می دانند و هدف از اجرای قانون، احقاق حق و تامین عدالت است. در فقه اسلام، منشا قانون، مشیت الهی است که در کتاب آسمانی و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله انعکاس دارد و هدف از اجرای آن علاوه بر تامین عدالت و حفظ حقوق ضعفا در برابر اقویا، تقرب به خدا نیز هست. هر فرد مسلمان اصولاً تکالیف خود را در هر موردی که مقتضی باشد، به خاطر تقرب به خدا انجام می دهد و این کمال مطلوبی است که قرآن در برابر هر مسلمان قرار داده است.

تعیین ضوابط و تدوین اصول واقع گرایانه ای که وظیفه و خط مشی میلیون ها مسلمان را در گوشه و کنار جهان، مشخص کند، کار آسانی به نظر نمی رسد، و از این جهت هیچ ایدئولوژی، مذهب و فلسفه ای، با اسلام برابری نمی کند. هیچ سازمان سیاسی ای قادر نیست در اندیشه و رفتار انسان ها نظارت خود را اعمال کند. و به راستی این نفوذ و کارآیی قرآن و پیامبر در اندیشه مسلمانان، شگفت آور است.

نفوذ و قدرت رهبران اسلام، ناشی از ایمان دینی مردم است نه به خاطر ترس و مجازات قانون، از این جهت، رهبری روحانی و سیاسی در دیانت اسلام، تجزیه پذیر نیست. و این بدعت (جدایی رهبری روحانی از رهبری سیاسی) از دوران حکومت معاویه در اسلام ظهور کرده است. حکومت اسلامی از قبول و حمایت مردم بهره مند است و قداست پیشوای دینی که در عین حال رهبر سیاسی امت نیز هست، این موقعیت ممتاز را برای او فراهم ساخته است.

اسلام شناسان غرب پیوسته اصرار ورزیده اند تا نظام اداری و سیاسی اسلام را متناسب با الگوهای خود (در یکی از تعاریف علوم سیاسی) بگنجانند. این روش تحقیق به اصطلاح علمی، موضوع پیوستگی روح و ماده، اخلاق و قانون را که از ویژگی های نظام دینی و اجتماعی اسلام است، مورد پژوهش قرار نمی دهد و از کنار آن می گذرد. طبقه بندی سازمان ها و نهادهای اسلام به صورتی که امروزه متفکران اسلامی هم به پیروی از روش های غرب، بدان پرداخته اند و ایدئولوژی اسلام را در قالب اصطلاحات محدودی نظیر تئوکراسی، منارشی، اتوکراسی، جمهوری، دموکراسی و سوسیالیسم تعریف می کنند، به هیچ وجه، توانایی معرفی و ارزیابی دیانت اسلام را نخواهد داشت. قلمرو پژوهش علمی محدود است و حقیقت ایدئولوژی اسلام را که از وحی الهی و کتاب آسمانی و اعتقاد به جاودانگی روح و استمرار هستی در جهان دیگر، نشأت یافته، نتواند شناخت.

دلیل این ادعا، اظهارات و مطالب ضد و نقیض و نتیجه گیری های نادرست شرق شناسانی است که در برخورد با مبانی اعتقادی و برداشت های سیاسی و اجتماعی اسلام، ابراز داشته اند. این داوری ها عمیقا با روح قرآن و رسالت پیامبر تناقضی آشکار دارد. اشتباه بزرگی که این گروه مرتکب شده اند، شاید به علت اعتقاد مسیحیت در تفکیک عوامل مؤثر در زندگی فردی و گروهی، از یکدیگر است.

حقوق اقلیت ها

باید اذعان کنیم که مبانی و اصول دیانت اسلام در حمایت از حقوق اقلیت ها، در قرن هفتم میلادی برای نخستین بار، گام بزرگی بوده است که در راه تامین عدالت و آزادی و برابری انسان ها برداشته شده است. به شهادت تاریخ، در نخستین مراحل پیروزی اسلام، رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله با کسانی که هنوز مسلمان نشده بودند، کاملا جوانمردانه بوده است.

در دورانی که سرنوشت انسان ها را زر و زور تعیین می کرده و آزادی، تنها متعلق به زورمندان و توان گران بوده است، پیامبر اسلام در جزیره العرب، صدای آزادی و برابری در داده و امیدی در دل های محرومان و ستم کشان پدید آورده است. با توجه به این نکته، بی انصافی است که رفتار ناشایست یکی از فرمانروایان ستم گر را در گوشه ای از قلمرو اسلام، بهانه کرده و در عدالت اسلامی تردید روا داریم. شک نیست که حکام محلی، نسبت به رفتار بیگانگان واکنش هایی نشان می داده اند، ولی ملاک قضاوت باید ایدئولوژی اسلام و رفتار پیامبر و جانشینان او در سی سال اولیه ظهور این دیانت باشد، نه فی المثل رفتار معاویه و فرمانروایانی از این قبیل که متاسفانه به نام اسلام حکومت کرده اند.

در فقه اسلامی فصلی به «ذمه» اختصاص داده شده که به معنای امان یا حمایت آمده است. ذمه قراردادی بود که مسلمانان پس از پیروزی بر دشمن، به منظور حمایت و امان دادن به او تنظیم می کرده اند و به امضای طرفین می رسیده است. بنابر قرارداد مذکور، پیروان ادیان دیگری که سرزمینشان به تصرف سپاه اسلام در آمده بود، می توانستند در بین امت مسلمان به آسودگی زندگی کنند و حکومت اسلام امنیت آنان را از هر جهت ضمانت می نمود در قبال این ضمانت، اصل ذمه، مبلغی به بیت المال می پرداختند که «جزیه» نامیده می شد.

از نظر حقوقی، قرارداد با اهل ذمه را می توان عهدنامه سیاسی (کنوانسیون) تلقی نمود که پیروان یکی از ادیان الهی در سرزمین مغلوب، از سوی قوم غالب یعنی مسلمانان امان می یابند و هیچ کس حق تجاوز به حریم آنان را نخواهد داشت. در برابر این تعهد، قوم شکست خورده باید مبلغی را به صندوق حکومت بپردازد و مقررات عمومی اسلام را رعایت کند. این قرارداد دو جانبه، بیش تر به سود اقوام شکست خورده است تا اسلام، زیرا انگیزه انسانی و اخلاقی عامل موافقت با آن بوده است.

در این جا لازم است یادآور شویم که تنظیم قرارداد صلح با شرایط ذمه یا تامین و حمایت ملت شکست خورده یکی از تجلیات انسان دوستانه اسلام است که به کلی با آن چه در حقوق غرب نسبت به رفتار با ملل مغلوب آمده، تفاوتی آشکار دارد.

نکته جالب دیگر، روشن بینی و آشنایی مسلمانان با مسایل سیاسی در 1500 سال قبل است. یعنی در دورانی که حقوق سیاسی وجود نداشته و حاکم بر مقدرات مردم، زورمندی و توانگری بوده است، در قرارداد اهل ذمه، با روشنی و صراحت، وظایف و تکالیف طرفین و حقوقی که نسبت به هم دارند، مشخص شده که جای هیچ گونه ابهام و تفسیری را باقی نمی گذارد.

«جزیه» در حقیقت نوعی مالیات سرانه بود که از همه اقلیت ها وصول می شد. تنها کودکان، زنان و افراد سالخورده و علیل از پرداخت آن معاف بودند. نرخ جزیه یا مالیات، به توانایی مادی افراد بستگی داشته و از طبقات کم درآمد مبلغ کم تری وصول می شده است. سرپرست خانواده یا رئیس قبیله، مسؤول وصول جزیه برای حکومت بوده اند.

تحمیلاتی که به گروه اقلیت می شده، در قبال حمایتی که دولت اسلامی از آن ها به عمل می آورد؛ در مقایسه با رفتار ملل فاتح نسبت به افراد تابع کشور مغلوب، کاملاً متعادل و انسانی بوده است. پرداخت مبلغی در ازای بهره مندی از مزایای قانونی اقامت در بین مسلمانان و یا الزام به حفظ نظم و اطاعت از مقررات اجتماعی اسلام، به خاطر امنیت جامعه، رفتاری خلاف عدالت محسوب نمی شود. مخصوصاً که گروه های اقلیت، آزادی کامل داشته اند که در هر کجا مایلند اقامت گزینند و حکومت اسلام، حمایت از جان و مال و نوامیس آنان را متعهد بوده و حتی در برابر دشمن خارجی از آنان دفاع می کرده است.

نشانه هایی از بدرفتاری مسلمانان با گروه های اقلیت، موجود نیست، بر عکس، شواهد تاریخی در حسن سلوک و مهرورزی اسلام با این گروه ها وجود دارد. پیامبر صلی الله علیه و آله در یکی از دستورات صریح خود فرموده است:

«هرکس یکی از افراد مورد حمایت اسلام را از پا در آورد، بهشت را نخواهد دید.»

علی علیه السلام در خطبه های خود از برابری حقوق مسلمان و غیر مسلمان، یاد کرده و فرموده است:

«اینان جزیه می پردازند، ولی با مسلمانان برابرند.»

رهبران دینی یهودی و مسیحی، در انجام وظایف خود، آزادی کامل داشته اند و رسمیت آن ها مورد تایید حکومت

بوده است. اعتمادی که اهل کتاب به پیامبر و جانشینان او داشتند، در قراردادها منعکس است، و هیچ گونه دلیلی بر ناخشنودی اقلیت مدینه و شهرهای دیگر از مجریان قانون اسلام در دست نیست.

تساهل دینی در اسلام، برخلاف برداشت اروپائیان از این واژه به بی بند و باری و سهل انگاری اطلاق نمی شود. دیانت اسلام به گروه های غیرمسلمانی که در درون جامعه مسلمان، زندگی می کنند، آزادی انجام فرایض دینی و حفظ آداب و رسوم قومی را داده و آن ها را در حمایت خود گرفته است. این رفتار مردمی، به تعبیر اسلام، «تساهل» نامیده شده و مجامع جهانی، امروزه این تفکر عالی اسلام را به مقررات حمایت از آزادی های انسان، افزوده اند و از سخت گیری های اکثریت نسبت به اقلیت، در میان افکار و عقاید خود، چشم پوشیده اند.

در تاریخ اروپا می خوانیم که قرن ها، آبای کلیسا نسبت به غیر مسیحیان سخت گیری و شکنجه روا می داشته اند و حتی به متفکران و اهل علم، اجازه ابراز عقاید و نظریات خود را (به علت آن که مخالف با مفاد انجیل است) نمی دادند. عده ای از دانشمندان در سراسر اروپا تحت فشار کشیشان قشری و جامعه متعصب بوده اند.

برداشت اسلام از حقوق اقلیت، هرگز نباید پدیده ای قرون وسطایی و قدیمی جلوه کند. پذیرش حق آزادی بیان و آزادی رفتار، برای انسان ها پدیده ای است که از احترام به شخصیت و اعتقاد به اصالت بشر، سرچشمه گرفته و هنوز هم تفکری پیشرفته است، و می تواند کمال مطلوب ابدی، برای فرهنگ بشری باشد. علمای حقوق بین الملل، مسلما ناگزیر خواهند بود در فرضیه های خود به منظور پی ریزی اساس تفاهم و هم بستگی بیش تر ملت ها، با اندیشه های مترقی اسلام آشنا شوند. این حقیقت مورد پذیرش تاریخ است که قرآن با ارایه مقرراتی در حمایت از گروه های اقلیت، توانسته است ضرورت کاربرد اصل تساهل دینی را در برخورد عقاید و آرای امروز نیز اعتبار بخشد. اصلی که در بسیاری از نظام های سیاسی - اجتماعی معاصر رعایت نمی شود. حقوقدانان بین المللی و بشر دوستان معاصر، هنوز به خاطر تدوین مقرراتی برای حفظ اقلیت های بیگانه در درون جوامع اروپایی تلاش می کنند.

برابری و آزادی

آزادی، نخستین بنیاد تعلیم و تربیت عمومی در اسلام است و امکان شکوفایی استعدادها و پرورش نیروی تفکر را به همگان می دهد. این اصل، از لوازم اصل برابری در اسلام است، زیرا اصل، برابری پرخاش علیه ستم گری و تبعیض نژادی است. آزادی و برابری انسان در سایه اعتقاد به وحدانیت و قدرت کامله خداوند تحقق می یابد که ضامن اجرای اصول برابری، آزادی و برادری است. مخصوصا اذعان به عظمت و وحدانیت خدا، اعتقادی در انسان به وجود می آورد که عامل بازدارنده ای در تسلیم به بردگی و اسارت و موجد مقاومت انسان در برابر تجاوز و ستم گری است.

بنا به دستور قرآن، انسان منحصر در برابر خدا باید احساس عبودیت کند و در سایر احوال، کاملا آزاد و مختار است.

اعتقاد به عظمت و قدرت خدا، فکر تساوی و آزادی بشر را در ذهن هر مسلمانی پدید می آورد و غریزه تجاوز و بهره کشی از انسانی دیگر را در وجود او سرکوب می کند. بدون تردید، این خصوصیت یکی از امتیازات عمده دین اسلام و اصولا یکی از تجلیات عالی تمدن بشری است. بر اساس این اعتقادات که فلسفه و قانون گذاری اسلام، گام های مؤثری در راه تامین حقوق بشر برداشته است.

دیانت اسلام، ذاتا بیش از سایر ادیان و فلسفه ها به شخصیت انسان ارج نهاده و برای آزادی او حرمت قایل شده

است. برابری در حقوق مخصوصا امکان بهره مندی مساوی از تعلیم و تربیت و انتخاب مشاغل، اجرای کامل عدالت در قرار دادها و روابط اجتماعی، معاملات و...، اسلام را دین مترقی و طرف دار آزادی و برابری انسان ها معرفی می کند.

اسلام، نخستین دیانتی بوده که علیه بهره کشی و استثمار، به مبارزه برخاسته و از پا ننشسته است و بنیان ستم را در همان سال های نخستین، در بسیاری از سرزمین ها در هم کوبیده است. در ادوار بعد نیز موفق شده نظام بردگی و ستم گری را با پی ریزی نظام اقتصاد توحیدی نابود سازد. درست در دورانی که اروپاییان به پیروی از مبانی حقوق یونان و روم قدیم، سیستم بردگی، بیگاری و بهره کشی را به عنوان حق طبیعی برای صاحبان زور و زر پذیرفته بودند.

اصل مساوات، نخستین سنگ بنای نظام اجتماعی اسلام است. هیچ یک از ادیان و فلسفه ها تا این حد به برابری انسان ها ارج نهاده اند. اصل برابری اسلام نسبت به افرادی که مسلمان نیستند، نیز، تسری دارد و این گروه می توانند از تمامی حقوق و امتیازات مسلمان در یک جامعه اسلامی استفاده کنند و در احوال شخصیه تابع قوانین خود باشند.

باید دانست که برابری در اسلام بدان معنا نیست که افراد سالم بدون آن که زحمت بکشند از مزایای اقتصادی یکسان بهره مند گردند. قرآن تفاوت های فردی را از نظر هوش و شرایط بدنی و روانی می پذیرد و از مالکیت فردی در صورتی که نتیجه فعالیت مشروع فرد بوده و سهم بیت المال پرداخت شده باشد، حمایت می کند.

مفهوم حقوق بشر و به عبارت دیگر اعتقاد به ارزش و شایستگی انسان، متفرع از اصل توحید اسلام است، زیرا جنبه عالی و الهی انسان، به هر حال آزادی و برابری اوست. انسان، آزاد آفریده شده و باید جامعه ای به وجود آید که او هرگز از بردگی و استثمار، وحشتی به دل راه ندهد و مسؤول سرنوشت خود باشد. تنها خداوند شایسته عبادت و پرستش است.

اصل مساوات اسلامی، به کلی با آن چه در فرهنگ مغرب زمین وجود دارد متفاوت است. از دیدگاه اسلام، انسان، اصولا موجود آلوده و گناه کاری نیست که از فیض حلول به شایستگی مقام انسانیت را به دست آورد. قرآن، ارزش انسان را با مابعدالطبیعه نمی آمیزد، انسان برتر، موجودی است که آزادانه دستورات الهی را به کار بندد و خدا را پرستش کند.

اسلام و حقوق زن

نزول کتاب آسمانی قرآن بر پیامبر صلی الله علیه و آله، تنها به خاطر تغییر رسوم و دگرگونی اخلاق عرب جاهلیت نبوده است. قرآن، کتابی است حاوی دستورات منسجم و کامل که اجرای آن در شرایط تاریخی و ضرورت های اجتماعی گوناگون کاملا امکان پذیر است. در مورد حقوق زن، نخست باید دیدگاه اسلام را در باره طبیعت زن دانست.

دیانت اسلام، زنان و مردان را برابر می داند و قوانین اسلام، عموما انسان را مورد حمایت قرار می دهد نه فرد یا گروه معینی را. با این همه در مواردی از حقوق زنان بیش تر پشتیبانی کرده و مخصوصا سنت پیامبر صلی الله علیه و آله عدالت، مهربانی و نیک رفتاری با زنان را توصیه نموده و احادیث بسیاری در این باره موجود است. در مساله ازدواج که از نظر اسلام، بعد اخلاقی و تربیتی آن اهمیت فوق العاده ای دارد، اگر به مهریه تاکید شده باز به خاطر احترام و تامین زندگی آینده زن بوده است.

حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که زن را به موجود مقدس تعبیر کرده و در حدیث دیگر مالکیت خصوصی، حق استفاده از ارث و تساوی در برابر قانون را برای زن قایل شده است.

فقه‌های اسلام، از تفاوتی که در سهم ارث زن و مرد وجود دارد و مرد دو برابر زن ارث می‌برد، بدین صورت دفاع کرده‌اند که این امر نه تنها تضييع حق نسبت به زنان نیست، بلکه امتیازی هم برای آنان محسوب می‌شود. می‌دانیم که در نظام اجتماعی اسلام، به طور کلی مرد مسؤول پرداخت هزینه خانواده از هر قبیل است. در حالی که مسؤولیت و مدیریت زن در خانواده نسبت به اموری است که برای او مستلزم هزینه‌ای نیست، بدین ترتیب ثروت و درآمد او مانند مرد، صرف مخارج خانواده نمی‌شود. حال اگر، بیش‌تر از او ارث می‌برد، هرگز به خاطر برتری مرد نسبت به زن نمی‌باشد، بلکه به علت مخارج بیش‌تری است که اجباراً مرد در زندگی برعهده دارد.

از بررسی قرآن و احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله به این نتیجه می‌رسیم که دین اسلام سه نوع امتیاز برای زنان قایل شده است:

اول، حق زناشویی که از نظر اسلام در عین این که پیوند معنوی و پرشکوه مرد و زن مسلمان است، اقدامی در مسیر نظم جامعه و قرارداد عادلانه‌ای بین طرفین است.

دوم، رعایت احترام و ادب معاشرت در روابط زن و مرد است. با شناختی که اسلام از طبیعت سرکش مردان داشته، در این مورد راه‌های عملی‌ارایه داده و صرفاً توصیه اخلاقی نکرده است.

سوم، تنظیم روابط زناشویی است. زناشویی صرفاً اقناع‌گریزه جنسی نباید تلقی شود. انگیزه‌های انسانی و تربیتی، علل و موجبات اساسی زناشویی است. دورنمای این مزایای سه‌گانه که با یک دید کلی، می‌توان آن‌ها را به صورت اصل واحدی پذیرفت، نظر اسلام را نسبت به ارزش مقام زن روشن می‌سازد.

مطالعه تاریخ تمدن‌های گذشته حاکی از پرداختن انسان به رسوم و عادات شرم‌آوری بوده که انقلابات و تحولات اجتماعی نظیر اسلام، سرانجام آن‌ها را از میان برده است. از جمله این عادات، رفتار غیر انسانی مردان جاهلیت با زنان و دختران عشیره بوده که پیامبر با آن مبارزه کرده است.

از دیدگاه قرآن، زن در جامعه مسلمان، از همگی حقوقی که به مرد اختصاص داده شده، بهره‌مند است و اصولاً هیچ‌گاه تفاوتی بین زن و مرد وجود ندارد.

«ما از هر چیز دوگونه آفریدیم، باشد که یگانگی ما را پذیرا شوید.» (13)

افسانه اغواگری حوا و برانگیختن آدم به گناه که در انجیل آمده، و زن را شاگرد شیطان نامیده است، مورد قبول اسلام نیست و این بی‌احترامی نسبت به زن نه تنها در قرآن دیده نمی‌شود، بلکه به شهادت بعضی آیات، برتری زن نسبت به مرد، پذیرفته شده است. (14)

در آیات مذکور، آسیه همسر فرعون و مریم دختر عمران و مادر عیسی علیه السلام نمونه پاکدامنی و استقامت در برابر شداید و سختی‌ها معرفی شده‌اند. بنابر احادیث معتبر، خدیجه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و فاطمه علیها السلام دختر پیامبر و همسر علی علیه السلام در بزرگواری همانند مریم و آسیه‌اند. (15)

باید دانست که نظر قشربین و ظاهر‌گرایان مسلمان نسبت به زن، مطلقاً با تعالیم اسلامی ربطی ندارد و نشانه بی‌اطلاعی و بی‌خبری این گروه‌های متعصب و بیگانه از حقایق اسلام است. این گروه‌ها برای زن همان حقوقی را قایلند که اعراب دوره جاهلیت قایل بودند، اینان به دستور پیامبر و تعالیم قرآن در موضوع برابری زن و مرد تسلیم نمی‌شوند و تنها به ظواهر دین پایبندند و با برداشت سطحی و ناقصی که از دین اسلام دارند، مقام عالی و با عظمتی را که قرآن به انسان (اعم از مرد و زن) ارزانی داشته، هرگز درک نکرده‌اند و در نتیجه با تندروی‌های

ناشایسته ای به قضاوت در باره زن می پردازند. سخنانی چون «بهشت زیر پای مادران است» یا «بهترین شما کسی است که با همسر خود به مهربانی رفتار کند»، هرگز بر زبان پیامبری که برای زن ارزش ملکوتی قایل نباشد، جاری نمی شود.

مبارزه ای که زنان مسلمان برای به دست آوردن حقوق و آزادی خود آغاز کرده اند، از پیکار زنان اروپا و آمریکا، آسان تر است، زیرا زن مسلمان برخلاف زنان مغرب زمین علیه قوانین ظالمانه ای که حقوق زنان را از یاد برده، قیام نکرده است، بلکه منحصر با اندیشه هایی مبارزه می کند که گرفتار کوه بینی و عصبیت های جاهلیت اند و مانع رسیدن زنان به حقوق که اسلام برای آنان پذیرفته است می گردند.

دین اسلام، به مراتب بیش تر از مسیحیت و ادیان دیگر در مورد حقوق و آزادی های زن سخنی گفته است مانند: مالکیت خصوصی زن، مهریه، ارث، دریافت هزینه زندگی از شوهر سابق پس از طلاق، و امتیازات بسیار دیگر. دشواری زن مسلمان و مقاومت مردانی است که آماده اجرای احکام الهی در مورد او نیستند.

در کدام سیستم اقتصادی، از حق مالکیت زن، نظیر اسلام حمایت شده است؟ شور و حرارتی که پیامبر صلی الله علیه و آله در دفاع از آزادی و حقوق اقتصادی و اجتماعی زن، در هزار و چهارصد سال پیش، نشان داده است، واقعا شگفت انگیز است. ظهور اسلام، مقارن با فرمانروایی امپراطوران روم و ایران بود که اصولا مرد و زن از آزادی و عدالت بی بهره بودند. اروپای قرن بیستم، هنوز حقوقی را که اسلام برای زنان قایل شده است، به آنان نبخشیده است.

با توجه به این حقایق، زنان روشن فکر مسلمان، بهتر است برای مطالبه حقوق و آزادی های خود از دولت ها، به جای تکرار مطالب متفکران مغرب زمین، به اصول برابری و عدالت اسلام تمسک جویند. عدالت اسلام، از مطالعه در هم آهنگی و نظم و ترتیب کائنات پدید آمده است. نظامی که قدرت کامله خدا، ضامن استقرار و استمرار آن است. نظامی که از اصل مهم «هر چیزی به جای خویش نیکوست» پیروی می کند.

تعدد زوجات و طلاق

انکار نمی توان کرد که اسلام حق چند همسری را برای مرد پذیرفته و اجازه طلاق را به او داده است. باید دانست که نظر قرآن و روش پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در موضوع تعدد زوجات، مبتنی بر علل و موجباتی بوده که در جامعه ابتدایی صدر اسلام وجود داشته است. نظام چند همسری، ستم و اهانت و تحقیر زن در عرب جاهلی، سنتی پا برجا و غیر قابل انکار تلقی می شد. هدف قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله از همان ابتدا، متوجه رفع ستم از زن و بهبود شرایط زندگانی او بوده است ولی عملی ساختن این تصمیم، با یک دستور قاطع و بی سابقه، با توجه به فضای فکری حاکم بر جامعه آن روز، امکان عقلی نداشته است. درست به همین علت، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، با تدابیر ویژه ای کوشیده است که عادات ناپسند و غیر انسانی چند همسری را از جامعه اسلام زایل سازد و در راه رسیدن به این هدف، نخستین گام را که محدود ساختن تعدد زوجات و تدوین ضوابطی برای زناشویی و طلاق باشد برداشته است. در مراحل بعد، اسلام با هرگونه تبعیض و ستم، نسبت به انسان ها اعم از مرد و زن، سیاه و سفید، برده و آزاد، مبارزه کرده است.

در مورد تعدد زوجات، هدف اسلام مبارزه با ستم گری نسبت به زنان و اجرای عدالت بوده و مخصوصا پافشاری قرآن بر اجرای عدالت، خود به خود مساله چند همسری را منتفی می سازد. اگر عدالت و احترام بر روابط زن و شوهر سایه نیفکند، یقینا تک همسری نیز تفاوتی با چند همسری ندارد و به هر حال آرامش خانواده به نابودی

کشیده می شود.

در باب طلاق هم اگر درست بنگریم، برای زن و شوهر هر دو حقوقی در نظر گرفته شده است. ازدواج در حقیقت نوعی قرارداد است که زن و شوهر آن را امضا می کنند. این قرارداد در مواردی که یکی از طرفین، به شرایط آن عمل نکند، قانونا نافذ نخواهد بود و اعتبار خود را از دست می دهد. قرآن، درست هنگامی که عقد زناشویی به این مرحله از تزلزل برسد و تداوم زندگی مشترک ممکن نباشد، موضوع طلاق را (آن هم با شرایط عادلانه و در چند مرحله) مطرح می سازد.

در طلاق اسلام، صلح و آشتی و بازگشت به زندگی زناشویی پیش بینی شده و مخصوصا به زنان نیز، حق جدایی از شوهر، طبق شرایطی داده شده است. مرد به دل خواه خود و بدون دلیل، هرگز نمی تواند همسر خود را طلاق دهد و در صورت طلاق شرعی، مرد مکلف است علاوه بر مهریه، ضرر و زبانی را که همسر سابق او مطالبه می کند، تمام و کمال بپردازد و رضایت خاطر او را فراهم آورد. در قرآن کریم سوره مستقلی به طلاق اختصاص داده شده و تمامی ابعاد آن با دقت نظر و موشکافی تجزیه و تحلیل شده است. علاوه بر این سوره (که حاوی دستورالعمل های کافی برای شناسایی، حفظ و تامین حقوق مادی و معنوی بانوان است) در سوره های دیگر، ضمن آیات متعددی در موضوع نکاح و طلاق گفت وگو کرده است. با این همه دین اسلام، طلاق را به جراحی بر پیکر جامعه تعبیر نموده است. و بر پایه این تعبیر، مقررات شدیدی در راه تامین معیشت همسران مطلقه، وضع نموده تا به انحراف و فساد کشیده نشوند و جامعه را آلوده نسازند.

ویژگی جهان شمولی اسلام

از ویژگی های آیین اسلام این است که احکام و دستوراتش به گونه ای تدوین گردیده است که قابلیت جهان شمول بودن آن را فراهم ساخته است. در تعالیم و احکام اسلامی قومیت، نژاد، اقلیم، جنسیت و مانند آن که اسباب محدودیت قلمرو دین و مکتب می گردد، وجود ندارد. یکتاپرستی محور همه تعالیم و احکام اسلامی است، چنان که انسان ها از نظر حقوق انسانی برابر و یکسانند، و عرب برعجم، یا عجم بر عرب، فخر و برتری ندارد، و ملاک برتری انسان ها تقوا و پرهیزگاری است. آقای مارسل بوازار در کتاب «اسلام و حقوق بشر» در این باره چنین گفته است:

«در جهان غرب این پرسش غالبا مطرح است که آیا دیانت اسلام، نوعی رسالت جهانی برای رهایی بشریت است یا راه و رسمی است فاقد خصلت جهان شمولی؛ تدابیر و چاره جویی هایی است به منظور ایجاد نظم اخلاقی و اجتماعی در میان قوم عرب؟»

در ارزیابی این دو نظر، ناگزیر باید پرسید چه دیانتی می تواند از نظر گاه جهانی برخوردار باشد؟ شک نیست که دیانت و هر نظام اجتماعی دیگری را می توان از دیدگاه های چهارگانه فلسفی، دینی، جامعه شناسی و سیاسی بررسی کرد. از مجموع پژوهش هایی که از جهات مذکور، در ایدئولوژی اسلام به عمل آمده ما را در این باور راسخ تر ساخته که این دیانت مبتنی بر تفکر جهانی است.

از نظر دینی، اعتقاد به یگانگی خداوند و برابری انسان ها، نظر گاه جهانی به ایدئولوژی اسلام بخشیده است. به شهادت تاریخ، همیشه دین های یکتاپرست به دنبال تشکیل نظام یگانه ای در سراسر جهان بوده اند و تعالیم آن ها به صورت قانون ابدی و عمومی تجلی کرده است.

از دید فلسفی مزیت دین اسلام، نحوه برداشت و تلقی خاصی است که از هویت انسان، در رابطه با نقش فردی و

اجتماعی او به دست می دهد. همان گونه که فرد انسان با به کار بستن تعالیم قرآن، به سوی سعادت ابدی و تکامل معنوی می رود، جامعه مسلمان نیز با پذیرش اصل برابری و برادری و تقویت روح تعاون به کمال مطلوب خود تواند رسید. در اخلاق مسیحیت، تنها به حسن رابطه فرد تاکید شده و از مسؤولیت اجتماعی او، حرفی به میان نیامده است، ولی اخلاق اسلام، به دنبال هم بستگی و تفاهم جهانی است و از این رو؛ بیش تر دستورالعمل های آن از کلیت و شمول بهره مند است.

از دلایلی که نظرگاه جهانی اسلام را آشکار می سازد، اهتمامی است که پیامبر صلی الله علیه و آله در توسعه روابط مسلمین با اقوام غیر مسلمان و مخصوصا یهودیان، پس از هجرت به مدینه معمول داشته است. پذیرش دین اسلام از سوی یهودیان، نیز برخلاف ادعای بعضی، به خاطر فشار سیاسی یا نظامی نبوده است.

در قرآن آمده است که انسان ها نخست نژاد واحدی بودند، سپس بنابر مشیت الهی، ملت ها، اقوام و نژادهای گوناگون گردیدند. این تنوع، به خاطر همبستگی و تفاهم متقابل انسان ها بوده است. قرآن نتیجه می گیرد که برتری انسان ها به فضیلت و تقوا است. این دستورالعمل کلی، می تواند رسالت جهانی اسلام را آشکار سازد.

دلیل دیگر بر جهان شمولی اسلام، آسان گیری تعالیم قرآن است که عمق بیش تری به این دیانت بخشیده است. از سوی دیگر هر انسانی در هر نقطه عالم، تنها با ادای شهادتین، به آسانی می تواند در زمزه مسلمانان قرار گیرد. نظرگاه جهانی اسلام، با دو امتیاز نیرومند، درخششی ویژه دارد، نخست: ایمان به خدا و دوم: انکار هرگونه برتری قومی و قبیله ای و تاکید بر برابری انسان ها. با اعلام این اصول، پیامبر توانسته است عصبیت قومی و نژادی عرب جاهلی و اقوام یهود و مشرکان مکه را، ریشه کن سازد.

فرد مسلمان در حالی که به سرزمین خود عشق می ورزد، در آرزوی گسترش جهانی اسلام است. اعتقاد به یگانگی خدا و برابری انسان ها با هرگونه نژادپرستی و ناسیونالیسم افراطی مبارزه کرده است.

پی نوشت ها :

(1) مائده (8) : 50.

(2) مائده (8) : 48.

(3) یادآور می شویم: کتاب «اسلام و حقوق بشر» نوشته مارسل بوازار، ترجمه آقای دکتر محسن مؤیدی در دی ماه 1358 از طرف «دفتر نشر فرهنگ اسلامی» چاپ شده است. مقاله حاضر، گزیده ای از این ترجمه است.

(4) DETRMINISME

(5) اسراء (17) : 85.

(6) تین (95) : 4.

(7) اسراء (17) : 70.

(8) مائده (5) : 8.

(9) IDEALISME EHRETIEN

10) RATIONALISME INTELLECTUEL

(11) دهر (76) : 9.

(12) نساء (4) : 59.

13) ذاریات (51) : 49.

14) تحریم (66) : 11 - 12.

15) بنابر احادیث دیگری، مقام فاطمه زهرا علیها السلام از همگی آنان برتر است.